**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۵/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - انصراف

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**انصراف**

در مورد نحوه شناخت معنای حقیقی کلمات صحبت می‌کردیم خب یک سری فوارقی بین معنای حقیقی و معنای مجازی ذکر کردیم ولی اینجا یک نکته مهمی که وجود دارد این هست که در دلالت الفاظ بر معنایشان یک سری نکات دیگری هم دخالت دارد که این نکات سبب می‌شود که ما برای تشخیص معنای حقیقی و معنای مجازی به این نکات هم حتماً باید توجه بکنیم یکی از این نکات مواردی هست که لفظ انصراف دارد مثلاً حالا من یک تحلیل ابتدایی از این بحث می‌گویم بعد وارد یک مقداری تحلیل در این مورد این بحث می‌شوم.

ببینید گاهی اوقات مثلاً یک بحث انصراف ما اینجا مطرح می‌کنیم از این جهت هست بعضی وقتها ما از کلام مطلبی را درک می‌کنیم ولی نمی‌دانیم که این مطلبی که از کلام درک کردیم مدلول لفظی و وضعی کلام است یا مدلول انصرافی کلام است یعنی اینکه در اینجا می‌خواهم مطرح کنم به خاطر همین هست که ما در شکل‌گیری ظهور علاوه بر وضع یک سری چیزهای دیگری هم دخالت دارد آنها بحث انصراف از آن بحثهاست به یک معنای عام‌تر این بحث را بخواهیم نگاه کنیم آن این هست که یکی از چیزهایی که دخالت دارد در مفاد کلام تناسبات حکم و موضوع هست این تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات منشأ می‌شود که موضوعی که به حسب وضع لغوی عام هست خاص دانسته بشود از آن طرف گاهی اوقات این تناسبات حکم و موضوع سبب می‌شود موضوعی که به حسب وضع لغوی خاص است از باب مثال فهمیده بشود و تعمیم پیدا کند تناسبات حکم و موضوع منشأ می‌شوند که معنایی را که از کلام فهمیده بشود تعمیق یا تضییق داده بشود قبل از توضیح این مطلب این نکته را مناسب است عرض بکنم که ما در اینجا فرض ما این هست که یک معنایی را از کلام فهمیدیم

ولی اینکه این معنی معنای حقیقی هست یا معنای مجازی هست فعلاً نمی‌دانیم اگر آن بحثی را که مطرح می‌کردیم که معنای حقیقی معنایی هست که لفظ قالب افاده آن معنی هست قالب افاده آن معنی هست را توجه به آن بکنیم خب اگر از اول بدانیم که این لفظ قابل معناست خب ما متوجه می‌شویم که این معنی مثلاً معنای حقیقی است ولی نکته‌ای که اینجا در این بحث هست آن این هست که گاهی اوقات ما از کلام یک معنایی را درک می‌کنیم کیفیت افاده کلام نسبت به آن را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم به گونه‌ای کیفیت را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم گاهی اوقات نمی‌دانیم که آیا دقیقاً این لفظ ما این معنی را افاده کرده؟ یا این لفظ بعلاوه چیز دیگری این معنی را افاده کرده از باب تعدد دالّ و مدلول بوده مشکل ما این هست که گاهی اوقات بحث انصراف را پیش می‌کشیم نکته دیگری را هم بعداً آن را تذکر بدهم آن این است که ما یک بحثی داریم به نام تعدد دالّ و مدلول یک بحثی داریم به نام قرینه اینها باهمدیگر فرق دارند اینها یک نحوه دخالتشان در شکل‌گیری دلالت متفاوت است مثلاً ما می‌گوییم «رأیت اسداً یرمی» می‌گوییم یرمی قرینه است برای اینکه از اسد معنای رجل شجاع فهمیده بشود اینجا نه اینکه یرمی خودش مستقیماً معنایی را افاده می‌کند زمینه افاده کردن معنی توسط یک لفظ را فراهم می‌کند ولی بعضی وقتها یک معانیی هست قسمتی را آن لفظ کلام بیان می‌کند قسمتش را یک قرینه دیگر بیان می‌کند اینجا قرینه،‌قرینه دلالت آن قسمت اول نیست خودش قسمتی هست که مطلب را افاده می‌کند این را داشته باشید و بحث انصراف معمولاً از سنخ تعدد دالّ و مدلول است توضیح ذلک اینکه من یک مثال برای انصراف بزنم ما در روایات‌مان هست در آیه قرآن هم هست که «لا یجب صوم شهر رمضان علی المریض» این مفاد در آیات و روایات وارد شده آقایان می‌گویند که اینجا مراد از مریض مریضی هست که صوم برایش ضرر داشته باشد این قید را. آیا اینجا کلمه مریض اطلاق شده است بر «المریض الذی یضر به الصوم» از باب مجاز، و قرینه افاده آن معنی مقام امتنان است؟ آیا این است؟ یا اینکه نه اصل مقیّد را لفظ بیان کرده قیدش به وسیله آن انصراف بیان شده و این معنی هم حقیقی است مریض در مریض به کار رفته ولی اینکه

این مریض قیدی ندارد آن انصراف آن قیدش را ایجاد کرده نه اینکه لفظ مریض استعمال شده است در مریض خاص نه مریض به معنای خودش به کار رفته ولی اینکه مریض ... این حکم برای همه افراد مریض ثابت هست این به قرینه خارجی استفاده شده به نظر می‌رسد که تحلیل انصراف این هست که خود تناسبات حکم و موضوع به منزله دالّ بر آن قید است نه تناسبات حکم و موضوع منشأ دلالت لفظ بر یک معنای مقیّد است

پرسش: ... پاسخ: این تحلیل در مورد مجاز بودن این معنایش این هست که ما می‌خواهیم بگوییم در موارد انصراف مجاز نیست حقیقت است و این کاملاً در اینکه حقیقت باشد یا مجاز باشد اثرگذار هست در بحثها ولو در ظهور دخالت دارد و در بحث انصراف این نکته را هم بگویم باز یکی از بحثهای دیگری که مشابه بحث انصراف است ولی بحث انصراف نیست بحث تقدیر است تقدیر اینکه ما یک لفظی را ما تقدیر بگیریم بحث تقدیر از بحثهایی هست که مناسب است اصلاً در اینجا به عنوان یکی از محورهایی که در دلالت لفظ باید مدّنظر باشد بحث تقدیر است گاهی اوقات مثلاً این جمله معروفی که ابن مالک دارد «و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه إذ عرف» کسی سؤال می‌گوید «کیف زید؟» ما جواب می‌دهیم «دنفٌ» این «دنفٌ» خبر هست برای یک مبتدای محذوف این مبتدای محذوف چی هست؟ اینجا به منزله یک لفظ مقدّر است تقدیر جایی هست که به قرینه‌ای ما دالّ را حذف می‌کنیم یک چیزی در واقع آن «کیف زید؟» دالّ هست بر لفظ محذوف و آن لفظ محذوف دالّ هست بر معنایش البته تقدیر اصطلاحاً دو جور تقدیر داریم در نحو یکی تقدیر لفظی یکی تقدیر معنوی است. تقدیر معنوی انصراف از مقوله تقدیر معنوی است انصراف یکی از مصادیق تقدیر معنوی است ولی آن تقدیری که معمولاً در بحثهای نحوی به کار می‌برند تقدیر لفظی است می‌گویند لفظش اینجا مقدر است اگر لفظ مقدر باشد اینجا آن چیزی که دالّ بر معنی هست لفظ مقدر است و ممکن است قرینه بر آن لفظ مقدر داشته باشیم تقدیر نیاز دارد به یک قرینه این قرینه به ما نشان می‌دهد که اینجا کأنّ یک لفظی بوده و چون این لفظ در ذهن مخاطب جاگیر شده همین متکلّم

اکتفاء کرده حالا یک نمونه به شما عرض بکنم فرض کنید منبریها دارند روضه می‌خوانند گاهی اوقات وسط روضه چیز که می‌شود جمله‌شان را قطع می‌کنند در شور خیلی وقتی‌ها ناگاه شمشیرش را بالا آورد و بر بدن مبارک حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، قطع می‌کنند اینجا در واقع چون جملات قبلی بین الفاظی که در این جملات به کار برده شده و الفاظ دیگر یک نوع ملازمه ذهنیه وجود دارد اکتفاء می‌کند به آن ملازمه ذهنیه برای اینکه به کار نمی‌‌برد چون هدف از به کار بردن لفظ برای متکلّم چی‌هست؟ برای این هست که تصور لفظ را به ذهن مخاطب القاء کند اگر این تصور لفظ به ذهن مخاطب تحقق پیدا کرد یعنی ملازمه ذهنیه بین لفظین با آوردن یک لفظ، لفظ دیگر به ذهنش القاء شد همین مقدار کافی هست برای اینکه متکلّم به آن هدفش برسد دیگر لازم نیست حتماً ذکر کند چون هدف این بود که لفظ دالّ بر معنی به ذهن مخاطب القاء بشود که القاء شد این تقدیر، تقدیر لفظی است ولی بعضی چیزها تقدیر لفظی نیست مستقیماً معنی را به ذهن اخطار می‌دهد تقدیر لفظی این است یک چیزی به دلیل ملازمه‌ای که بین لفظین وجود دارد و به دلیل اینکه نفس آن لفظ قبلاً به کار رفته جایی که مثلاً جواب کیف زید قل دنف، چون زید قبلاً به کار برده شده همان زیدی که در ذهن مخاطب جاگیر شده همان ذهن را متکلّم می‌تواند دوباره آن را ملاحظه کند به آن مخاطب التفات پیدا کند بنابراین خبر را روی آن بار کند بنابراین هدف از ایجاد لفظ در ذهن مخاطب، هدف از تکلّم که ایجاد لفظ در ذهن مخاطب هست گاهی اوقات با به کار بردن خود لفظ متکلّم حاصل نمی‌شود یک لفظ دیگری را انسان به کار می‌برد آن لفظی که می‌خواهم دالّ باشد و در ذهن مخاطب جا‌گیر بشود آن لفظ جاگیر می‌شود

پرسش: روضه از همین باب است؟ پاسخ: روضه هم از همین باب است که در واقع چون معمولاً این لفظی که به کار می‌برند ادامه‌اش آن لفظ است آن لفظ به ذهن مخاطب می‌آید با آمدن آن لفظ به ذهن مخاطب معنایش از طریق آن لفظ به ذهن مخاطب می‌آید. فرض کنید آیه قرآن را منبری دارد می‌گوید، آیه قرآن را که به کار می‌برد مثلاً اول آیه را می‌گوید بقیه را به کار نمی‌برد به دلیل اینکه «قل

هو الله» را که گفتیم احدش هم به ذهن طرف می‌آید همین که «قل هو الله» می‌گوید احد را طرف به ذهنش می‌آید می‌گوییم آیه «قل هو الله، آیه «قل هو الله» یعنی احد، احدش هم در آن هست به دلیل اینکه به محض اینکه گفتم «قل هو الله» ادامه‌اش به ذهن مخاطب جاگیر می‌شود در واقع اینجا در تقدیر لفظی ملازمه بین لفظین وجود دارد در مقام تصور، ملازمه تصوریه بین دوتا لفظ باعث می‌شود که ما از یک لفظ بی‌نیاز بشویم از تکلّم به یک لفظ با به کار بردن یک لفظ، لفظ دیگر را به کار ببریم و آن لفظ دیگر دالّ بر معناست ولی بحث انصراف به نظر می‌رسد به این شکل هم نیست انصراف نه از باب مجاز هست. حالا این نکته را هم عرض بکنم آنجایی که یک عبارت حذف می‌شود را اصطلاحاً گاهی اوقات به آن مجاز در حذف گفته می‌شود در قبال این مجازهای معروف که مجاز در کلمه است انصراف نه از مقوله مجاز در حذف است و نه از مقوله تجوّز متعارف. چون تجوّز متعارف لفظ را ما در معنی به کار می‌بریم به معونه قرینه حالا با غمض عین از آن مطلب که ما قبلاً اشاره کردیم که اینکه می‌گوییم لفظ را در آن معنی به می‌بریم یعنی غرض تفهیمی ما آن معنی هست و به تبع استعمال لفظ در معنای حقیقی معنای مجازی را اراده می‌کنیم آن تفکیکی است که ما در مورد مستعمل‌فیه و مدلول تفهیمی داشتیم آن را فعلاً غمض عین کنید خیلی روی این بحث چیز نداشته باشید بحث این است که حتی به هر حال به وسیله این لفظ ولو به تبع استعمال لفظ در معنای حقیقی معنای مجازی اراده می‌شود از این لفظ ولی بحث انصراف این نیست انصراف از باب تعدد دالّ و مدلول است ولی تجوّز دالّ ما واحد است مدلول ما ... تقدیر هم از مقوله تعدد دالّ و مدلول است ولی یک دالّش مذکور است یک دالّش مقدر است هر دو دالّ هم از سنخ لفظ است ولی یکی‌شان لفظش ملفوظ است یکی‌شان لفظ مقدر است ولی انصراف این طور نیست.

پرسش: ... پاسخ: مجاز در کلمه دیگر

پرسش: ... پاسخ: مجاز در کلمه اینکه لفظ را شما به کار می‌برید یک معنای خاصی از آن مثلاً اراده می‌کنید ما وقتی می‌گوییم کلمه مریض مراد از المریض

لا یجب علیه الصوم این نیست که شما الذی یضرّ به الصوم این لفظ را در تقدیر بگیر چون بین کلمه مریض و آن لفظ ملازمه لفظیه وجود ندارد که وقتی کلمه مریض را به کار می‌برید این معنی به ذهن خطور کند تقدیر در جایی هست که بین لفظین ملازمه لفظیه وجود داشته باشد از سنخ مجاز هم نیست چون مجاز به هر حال این لفظ ما دالّ بر آن معنی هست ولو به تبع استعمال لفظ در معنای حقیقی به هر حال دالّ ما واحد است در مجاز.

پرسش: ... پاسخ: حالا آن بحث ادعا و امثال اینها آنها مصحح‌های تجوّز هستند ولی انصراف اصلاً بحث ادعا نیست من نمی‌خواهم ادعا کنم مریضی که روزه برایش ضرر ندارد اصلاً مریض نیست نه بحث ادعا اصلاً مطرح نیست در بحث انصراف ادعا و این طور چیزها اصلاً مطرح نیست من لفظ مریض را در معنای مطلقی خودش به کار بردم ولی این معنای مطلقی برای اینکه موضوع حکم باشد مبتنی بر این هست که انصرافی نباشد که قید دوم موضوع را مشخص کند این انصراف در واقع به مدد تناسبات حکم و موضوع یعنی در واقع تناسبات حکم و موضوع دالّ بر یک قیدی هستند در کلام. دالّ ما آن تناسبات حکم و موضوع هست دلیل زمینه سکوت از قید البته خب انسان صریحاً یک قیدی را ذکر بکند آن انصراف دیگر شکل نمی‌گیرد ولی آن تناسبات حکم و موضوع در زمینه سکوت از قید دالّ بر یک قیدی در کلام هستند این قید را افاده می‌کند عبارت ما این می‌شود که المریض ... نه عبارت ما آن قضیه‌ای که در ذهن مخاطب معنایش می‌خواهد شکل بگیرد ببینید در ذهن مخاطب دوتا قضیه شکل می‌گیرد یکی‌شان دالّ بر دیگری هست یک قضیه ملفوظه است یک قضیه معقوله است و قضیه ملفوظه دالّ بر قضیه معقوله است و آن قضیه معقوله دالّ بر خارج است به تعلیلی که در منطق دارند دیگر می‌گویند لفظ دالّ در معانی هست در ذهن معنی در ذهن دالّ بر خارج است در قضایا هم این شکلی هست که ما یک قضیه لفظیه داریم این قضیه لفظیه ما المریض مبتداست یجب علیه الصوم هم خبرش است در قضیه لفظیه‌ای که اینجا داریم هیچ قید دیگری وجود ندارد بلکه آن قید در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله است قضیه معقوله ما یک قید دیگر دارد دالّ بر آن قیدی

که در قضیه معقوله هست چی هست؟ آن تناسبات حکم و موضوع هست این نکته را هم توجه بفرمایید تناسبات حکم و موضوع در مرحله تفهم معنی شکل می‌گیرد نه در مرحله صورت‌بندی لفظی ما یک مرحله‌ای داریم مرحله صورت‌بندی لفظی در صورت‌بندی لفظی انسان گوشش را می‌سپارد به اینکه چه چیزی را می‌شنود و آن لفظی که صریحاً از او مخاطب می‌شنود یا به قرینه لفظی که ملازمه لفظیه دارد با لفظ دیگر آن به ذهن انسان خطور می‌کند بحث تقدیر لفظی است ولی بحث انصراف این بحث نیست

پرسش: ... پاسخ: قضیه ملفوظه‌اش در قضیه ملفوظه‌اش این قید وجود ندارد بین قضیه ملفوظه و قضیه معقوله در انصراف تفاوت هست در قضیه ملفوظه‌اش قید ندارد

پرسش: یعنی با هم تساوی ندارند پاسخ: تساوی ندارند یعنی موضوع قضیه ملفوظه‌اش مریض است ولی این موضوع وقتی می‌خواهد به مرحله قضیه معقوله برسد قرینه آن تناسبات حکم و موضوع یک قید دیگر به آن اضافه می‌شود

پرسش: ... ملفوظه و معقوله یکی است ... پاسخ: بله یکی است.

پرسش: ... حمل مریض بر مریضی که یضره الصوم این بالأخره انصراف است یا مناسبات حکم و موضوع است؟ پاسخ: انصراف است حمل بر او نمی‌کنیم معنایش روشن بشود اینها روشن بشود مناسبات حکم و موضوع منشأ انصراف است اصلاً مفهوم انصراف یعنی این. من می‌خواهم تحلیل انصراف را بگویم معنای انصراف این نیست که اینجا یک لفظ را ما در معنای خاص استعمال می‌کنیم معنای انصراف این نیست که یک لفظی اینجا در تقدیر می‌گیریم معنای انصراف اصلاً این مقدمات را برای این آوردم که تحلیل حقیقت انصراف بشود حقیقت انصراف اضافه شدن یک قید به موضوع در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله است

پرسش: این انصرافی که می‌فرمایید همیشه از باب دالّ و مدلول نیست این فرمایش شما در واقع روی مواردی از انصراف می‌رود که یک حالت مطلق و مقیّد داشته باشیم یا حالت عام و خاص داشته باشیم در حالی که انصراف همیشه

این طوری نیست در واقع ما یک مشترک لفظی داریم ... پاسخ: آن اصطلاحاً انصراف نیست آن ... قرینه معیّنه است آن. قرینه معیّنه غیر از انصراف است

پرسش: به هر حال ما این را نه مجاز حساب می‌کنیم ... پاسخ: آن یک چیز دیگر است

پرسش: ... پاسخ: اصطلاحاً نیست خودمان از خودمان که نباید حرف در بیاوریم نه انصراف مراد این است انصراف این را می‌گویند انصراف این است قرینه معیّنه به این معنی که ما بفهمیم که این لفظ برای چه معنایی به کار رفته آن انصراف نیست

پرسش: انصراف یعنی آن معنایی که به ذهن متبادر بشود نه به خاطر وضع آن لفظ در آن معنی ... پاسخ: نه این نیست ... اولاً اگر بخواهید بحث لفظی بکنیم که اصطلاح انصراف را در کجا به کار می‌برند آن را باید برویم در کلمات قوم ببینیم بحث این هست که ما یک حقیقتی داریم به نام انصراف این حقیقت غیر از حقیقتی که لفظ مشترک را می‌خواهیم در یک معنایش قرینه معیّنه بیاوریم یک چیزی داریم به نام قرینه معیّنه یک چیزی را انصراف مطلق ببعض افراده حالا اسمش را هر چی می‌خواهید بگذارید بحث من این هست که

پرسش: ... پاسخ: اصطلاحاً به این می‌گویند انصراف به آن انصراف نمی‌گویند شما می‌گویید آنها را انصراف می‌گویند خب لا مشاحة فی الاصطلاح به کار بردن کلمه انصراف خودش اشتراک لفظی است توجه بفرمایید نقطه بحث را نقطه بحث این هست که در واقع ما دوتا پدیده داریم یک پدیده حالا اسمش را هر چی می‌خواهید بگذارید یک پدیده این هست که ما چطوری بفهمیم که این لفظ مشترک معنایش چی هست این از قرینه کمک می‌گیرد قرینه چه قرینه صارفه باشد چه قرینه معیّنه باشد اموری هستند که منشأ می‌شوند که مکمل دلالت دالّ هستند خودش جزء الدالّ نیستند زمینه می‌شوند بر اینکه دالّ دلالتش تکمیل بشود یعنی یا فاعلیت فاعل را تامّ می‌کنند یا قابلیت قابل را به آن چیزهایی که خودشان دالّ بر مدلول نیستند این یک مدل است به خلاف بحث انصرافی که معمولاً به کار می‌برند یعنی آنکه یک مطلقی داریم این مطلق مراد در بعضی افراد است این را

من می‌خواهم تحلیل کنم اینکه می‌گوییم مراد بعضی از افراد است یعنی چه؟ بحث سر این هست که اینکه مراد ... این هم به مرحله مراد جدی هم اصلاً کار ندارد در همان مرحله مراد تفهیمی که ما یک قضیه معقوله‌ای می‌خواهیم در ذهن‌مان شکل بدهیم این قضیه ... ممکن است حتی آن هم تقیّه‌ای باشد یعنی مراد جدی نباشد این انصراف مربوط به مرحله مراد جدی نیست اینها در بعضی از کلمات دیدم که می‌گویند انصراف مربوط به مرحله مراد جدی است این غلط است این درست نیست انصراف مربوط به مرحله مراد تفهیمی است بگویید مراد استعمالی است حالا با آن ... فعلاً نمی‌خواهیم آن دقتهایی اینکه آیا تفهیمی است یا استعمالی است آن دقتها را اینجا به کار ببریم ولی انصراف در مرحله آن چیزهایی هست که لفظ برای افهام آن معنی به کار می‌رود و نحوه شکل‌گیری‌اش هم این شکلی است که انصراف، انصراف هم خودش یعنی تناسبات حکم و موضوع دالّ بر قیدی در قضیه معقوله هستند و این که اصلاً مفردات انصراف ندارند انصراف اصلاً مربوط به مرحله شکل‌گیری جمل است به خاطر همین، همین کلمه مریض در یک جمله انصراف دارد به مریضاً یضر به الصوم ولی در جمله دیگری چیز ندارد فرض کن ما بخواهیم بگوییم مردم ایران چند درصدشان مریض هستند این مطلق است ولی یک جایی هم که در مقام امتنان هم نیستیم حکمی که امتنانی نیست می‌خواهیم بگوییم المریض یجب علیه المعالجة

پرسش: مریض روحی را می‌گویند فلانی مریض است این مجاز است؟ پاسخ: بحث مجاز روحی و جسمی آن بحث مجاز و حقیقت است حالا اگر مریض بگوییم اعم است آن یک مرحله دیگر است به این بحثها ربطی ندارد.

غرضم این هست که انصراف در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله تأثیر دارد این انصراف در مقابلش حمل جمله بر وصالیت است و «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفِّ» این می‌گوید أف به آنها نگو، أف به آنها نگو قضیه ملفوظه‌اش همین است یعنی أف نگو ولی از این قضیه ملفوظه یک قضیه معقوله‌ای در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد یعنی أف و ما فوقها یعنی هیچگونه توهینی حتی توهینی که در حدّ أف هم باشد شما نباید بگویید اینجا در مرحله این در مقابل انصراف است انصراف

تضیق قضیه ملفوظه است در مرحله قضیه معقوله حمل جمله بر مثالیت توسعه قضیه ملفوظه است در مرحله قضیه معقوله. فرض کنید می‌گوییم «رجل شک بین الثلاث و الاربع» ؟؟؟ نه اینکه رجل به معنای انسان است نه این رجل ولو آن قضیه ملفوظه‌ای که در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد همین رجل، رجل است ولی این قضیه ملفوظه مقدمه است برای یک قضیه معقوله در آن مرحله قضیه معقوله این هست که الانسان إذا شکّ آن دیگر اینجا مفاهیم دارد تصور می‌شود الفاظ تصور نمی‌شود

پرسش: این قضیه معقوله غیر از مدلول کلام است یعنی لفظ است، دالّ لفظی است، مدلول این لفظ و قضیه معقوله است پاسخ: ما یک مدلولی داریم که مستعمل‌فیه هست مدلول به معنای مستعمل‌فیه من تفکیکاتی که بین مرحله مستعمل‌فیه و مرحله مورد تفهیمی کردن در اینجاها کارساز است. در واقع لفظ انسان، لفظ «رجل شک بین الثلاث و الاربع»‌اگر شما می‌گویید در چی استعمال شده مستعمل‌فیه‌اش چی هست؟ مستعمل‌فیه یعنی آن چیزی که این لفظ در مرحله ابتداء ... این نکته را هم عرض بکنم قضیه معقوله هم یک قضیه معقوله بدویه داریم یک قضیه معقوله نهایه داریم یعنی فرض کنید رجلٌ شک بین الثلاث و الاربع ابتداءً خود معنای این در ذهن به نحو معقول تصور می‌شود می‌گوییم رجلی که شک بین ثلاث و اربع بکند باید بناء را بر اربع بگذارد همین در ذهنش شکل می‌گیرد ولی تناسبات حکم و موضوع می‌گوید که موضوع واقعی حکم این نیست در طول قضیه معقوله بدویه یک قضیه معقوله نهائیه شکل می‌گیرد این ابتداءً این لفظ را ... بنابراین شما اینکه می‌گویید لفظ رجل آیا مدلولش چی هست مراد از مدلول چی هست؟ یعنی آن چیزی که آن قضیه معقولیه بدویه، رجل در رجل به کار می‌رود نه در مطلق انسان، ولی آن قضیه معقوله بدویه مقدمه است برای یک قضیه دیگر که در ذهن او شکل می‌گیرد در آن مرحله این هست که «الانسان إذا شک بین الثلاث و الاربع یجب علیه أن یبنی الاربع» بنابراین این مراحل را ما باید طی کنیم

پرسش: ... پاسخ: در بدوی‌اش می‌گوید رجل خصوصیت ... نه در مرحله‌ای که از آن قضیه معقوله بدویه می‌خواهیم برویم در قضیه معقوله نهائیه، یعنی ما چند مرحله عملیات ذهنی داریم یکی اینکه این لفظ در ذهن شکل می‌گیرد در ذهن مخاطب با قطع نظر از تناسبات حکم و موضوع در این مرحله هیچگونه توسعه و تضیقی وجود ندارد یک مرحله بعد دیگر این معنی این الفاظ معنایش تصور می‌شود یعنی در ذهن انسان جاگیر می‌شود اینکه «المریض یجب علیه الصوم» این را تصور می‌کنیم یک قضیه بدویه‌ای هست که در ذهن انسان شکل می‌گیرد و از این ... حالا این مطلب را هم من بگویم ما ممکن است بگوییم که فرق است بین توسعه و تضییق در مرحله توسعه ما ممکن است بگوییم آن قضیه حکم هم انسان می‌کند انسان می‌گوید که چون تنافیی وجود ندارد ما می‌گوییم مرد باید در هنگام شک بین سه و چهار بنا را بر چهار بگذارد تصدیق هم می‌کند ولی این تصدیق، تصدیق متوقف نمی‌شود مقدمه‌است برای تصدیق دیگر ولی در مرحله تضییق این طوری نیست در مرحله تضییق آن قضیه ولو شکل می‌گیرد ولی آن قضیه هنوز متعلق تصدیق نیست چون تنافی دارد بین حکم کلی کردن یعنی ما در واقع وقتی می‌گوییم «المریض یجب علیه الصوم» تصور قضیه را که می‌کنیم می‌گوییم مریض صوم برایش واجب است آیا هر مریضی صوم برایش واجب است؟ نه واجب نیست پس تصدیق نمی‌‌کند

پرسش: تصدیق نهایی ... پاسخ: نه تصدیق، تصدیق یک حکم است حکم نمی‌کنیم

پرسش: حتی تصدیق بدوی هم ... پاسخ: تصدیق بدوی ما نداریم نه اصلاً نمی‌شود آن برای اینکه انسان بخواهد تصدیق کند باید علم به آن پیدا کند

پرسش: همان در مقام تصور این حکم و موضوع ابتداء ... پاسخ: این تصور است آنها تصور است اینها تصور است

پرسش: ... پاسخ: نه تصدیق یک مرحله بعدی است باید حکم کنیم

پرسش: ... به هر حال یک موضوعی دارد یک حکمی دارد ... پاسخ: نه، تصور نسبت هم تصدیق نیست تصدیق اذعان النفس است آن بحث قضیه حملیه که اینها ... آقا علی مدرس یک رساله مفصل دارد و اینها ما یک موضوع داریم یک

محمول داریم یک تصور نسبت داریم مرحله دیگری هست که اذعان النفس است آن اذعان النفس به این موضوع و محمولها تعلق نمی‌گیرد اذعان نفس وهم مقیّد است چون معقول نیست که من باور ندارم که همه مریضها وجوب چیز دارند اذعان نفس هم نمی‌آید.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»